

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث جوائز السلاطین جور، به روایاتی که رسیدیم روایت شماره ۵ ظاهرا، روایتی بود که باز مرحوم شیخ شش بود، منفردا نقل فرمودند در کتاب تهذیب. بله ۶ است. از کتاب احمد بن محمد که ظاهرا ابن عیسی باشد.

البته معروف الان این است که مرحوم شیخ اگر ابتدا به اسم ایشان کرد از کتاب ایشان است. اما شاید از عبارت مشیخه ایشان خیلی این مطلب در نیاید.

به هر حال قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و عنده اسماعیل ابنه، البته عرض کردم اسماعیل در زمان خود امام صادق (ع) چون پسر بزرگ بود و حضرت هم خیلی به ایشان علاقه داشتند، شأنی داشت، اما از شأن علمی و دیانتی و این حرفها، متأسفانه چیزی به ما نرسیده است. و نه فقط به ما نرسیده، در کتب اهل اسماعیلیها هم نیست. دیگر حالا شاید به جهات دیگری بوده است. بلکه یک شواهد منفی به ما رسیده، نه اینکه شواهد مثبت.

فقال ما یمنع ابن ابی سمال، این کلمه هم در اینجا هم در جای دیگر گاهی سماک آمده، سماک یعنی ماهی فروش، سمال خود سمل عین به معنای میل کشیدن به چشم است. اصل سمل العینین، اینها به اصطلاح آن قوه بینایی را می گویند چشم را کمی می کشیدند پایین با یک میله نازکی که از نقره بود، داغش می کردند آن رگ را که رگ بینایی بود به اصطلاح خودشان می سوزاندند دیگر طرف چشمش سالم بود، اما نمی دید. این که می گویند به میل کشید چشمانش را به میل کشید، این بوده مخصوصا وقتی غالبا در سلسله های پادشاهی برای این که کسی به سلطنت نرسیده اینها را میل می کشیدند. و بعضی وقتها هم موفق نمی شدند درست مثلا یعنی طرف می دید هنوز قدرت بینایی داشت، اما اگر می گفت می بینم باز دو مرتبه میل می کشیدند، خودش را به کوری می زد، عمداً می گفت نمی بینم.

داریم ما در سلاطین صفویه داریم. علی ای حال حالا این سمل خودش اصلش این است. لکن بعدها به کار برده شد برای این که سرمه به چشم بکشند، چشم را علاج بکنند، سمال به معنای چشم پزشک هم به کار برده شد. یعنی جراح، جراح چشم. ولو اصلش آن بود.

ان یخرج شباب الشیعه فیکفونه ما یکفیه الناس، ناس ظاهرا در اینجا مقابل، یعنی مراد اهل سنت است. خب بیاید جوانهای شیعه را بیاورد همان که از مردم می خواهد از سنی ها، اینها هم برایش انجام می دهند.

و یعطیهم ما یعطی الناس، همانی که به مردم می دهد به شیعه ها هم بدهد. مثلا می خواهد به آنجا بدهد برای دفتر داری، برای فلان، برای نگهداری فرض کنید خانه، به جای اینکه از سنی ها بیاورد شیعه بیاورد و بدهد.

ما یمنع ابن ابی السماع، ثم قال لی البتة این روایت تا اینجایش که مربوط به ما نحن فیه نیست، تا اینجایش که، چون البتة دارد یعطیهم لکن ظاهرا این عطاء در اینجا مراد شهریه است دیگر، ظاهرش که این طور است. چون دارد فیخرج شباب شیعه فیکفونه، شباب شیعه را کارمند بکند، به اصطلاح امروزی ما چه می گویند در ادارت قبول می کنند؟ استخدام بکنند، گاهی خود آن لفظش را فراموش می کنیم. کارمندان شیعه را استخدام بکنند، کارمند بکند، و مثل سنی ها. همان پولی ماهانه را که به سنی می دهد به شیعه بدهد. چه فرقی می کند.

ثم قال اینجایش که ربطی به ما نحن فیه ندارد. این مال قبول ولایت از طرف سنی ها، البتة این ولایت هم نبوده. این در حقیقت یک کارمند اداری بوده است. این مربوط می شود به اینکه آیا انسان می تواند در این نظام هایی که دینی نیستند از نظر شرعی ما قابل قبول نیستند، استخدام بشوند، این روایت نشان می دهد که بله مشکل ندارد.

ثم قال لی لم ترک عطاءک، چرا عطاء خودت را ول کردی؟ ظاهرا کلمه عطاء را در اینجا ایشان به معنای جایزه گرفته است. ظاهرا. و الا در روایت جایزه ندارد. لم ترک عطاءک، تو چرا آن پول را که عطاء دادند، به تو می دهند، نمی گیری؟ ظاهرا عطاء در آن روایت که یعطیهم که عطاء مراد شهریه است. آن که هیچی. عطاء را که در روایات داریم ما غالباً پولی بوده شبیه آنچه که به اصطلاح پارانه نقدی به مردم می دهند. وقتی مثلا خراج خراسان را می آورند خراج یک جایی را می آورند یا خراج خود عراق را می آورند به صورت پول، آن وقت این پول را تقسیم می کردند بین مردم بین عشایر بین افراد. آن وقت افرادی که می آمدند آنجا واسطه بودند بین دولت و بین مردم، اصطلاح امروز غالباً به اینها NGO می گویند، نهادهای غیر دولتی، این نهادهای غیر دولتی مثلا آن وقت الان عرب ها مختار محله می گویند، آن وقت عریف می گفتند، عریف مراد این است. مثلا فرض کنید بنی تمیم می آمد پیش امیر المومنین (ع) می گفت بنی تمیم کلا الان مثلا در آن دفعه قبلی که پول گرفتیم مثلا ۷۰۰ نفر بودند حالا شدند ۷۲۰ نفر، بچه به دنیا آمد، چند نفرشان مردند، چند تایشان مثلا چنین شدند، رفتند فرار کردند نیستند اینجا. عریف اصطلاحا آن کسی که واسطه بود، می آمد بودجه را می گرفت و به مردم می رساند. کارهای آن عشیره را انجام می داد. الان مختار می شود، مختار محله به او می گویند.

علی ای حال احتمالا که عطاء در اینجا آن باشد. یعنی اموالی این دیگر جایزه نبوده، یک پولی که می آمده به همه تقسیم می کردند، علی السویه هم می دادند. عرض کردیم عمر کسی بود که علی السویه نمی داد. یکی از مشکلات امیر المومنین (ع) هم پنج سال ایشان همان کار عمر بود. چون عمر دسته بندی کرد، نوشتند مثلا مردم متعارف در مدینه سه هزار درهم بود. کسانی که در بدر شرکت کرده بودند پنج هزار درهم بود. بچه ها نمی دانم نصف بودند ربع بودند، بچه ها را هم نوشتند، به استثنای حسنین (ع) به احترام رسول الله (ص) به این دو تا هم پنج هزار با اینکه بچه بودند سهم بدری ها را. زن های پیغمبر (ص) شش هزار درهم بود به استثنای حفصه و عایشه که دوازده هزار درهم بود. نوشته شده این پولی را که طبق این تقسیم بندی... امیر المومنین (ع) که آمدند همه را یکنواخت کردند. البته عثمان هم بالخصوص پول عایشه حفصه را هم کرد. حالا عثمان یک مشکل دیگر درست کرد بنی امیه را سر کار گذاشت، پول به آنها زیاد داد. امیر المومنین (ع) همه را یکنواخت کرد، این که برای امیر المومنین (ع) مشکل درست کرد، یک حدود بیست و دوسه سال خلافت آنها، حکومتی که آنها داشتند، کار درست کرد، مشکل درست کرد. امیر المومنین (ع) عطاء را یکنواخت کردند.

ظاهرش عطاء که این است. آن صدرش که شهریه است. آن که از ما نحن فیه کلا خارج است. عرض کردیم غیر از شهریه و غیر از پولی که بیت المال بود، و تقسیم می شد به مردم، می آمد به مردم، یک پول دیگری به عنوان جایزه بود. هدایایی بود که گاهی سلطان می داد، گاهی هم سنگین بود، الجائزه کان لها خطر، یک مبلغ، مثلا عطاء اگر پنج هزار درهم بود، مثلا آن جایزه ممکن بود دویست هزار درهم باشد. در همین جنگ حنین که پیغمبر (ص) از بعد از فتح مکه وارد، خب یک پول سنگینی به ابوسفیان دادند، با اینکه دشمن پیغمبر (ص) هم بود، صد هزار درهم، که عده ای هم صحبت کردند که چرا به این شخص، به خاطر مثلا فامیل، چون بنی امیه خودشان را با بنی هاشم یکی می دانستند. چرا به این شخص این پول سنگین داده شد؟ نق نق کردند. دیگر حالا نمی خواهم تفسیر قصه را بگویم. آن که من الان از عطاء می فهمم همان یارانه مستقیم به قول امروزی ها پول مستقیم است. از آن نمی فهمم مسئله جایزه را. حالا مرحوم صاحب وسایل قدس الله سره ازش جایزه فهمیده، چون شیخ شاید در مکاسب آورده ایشان از آن جایزه فهمیدند.

علی ای حال آن که من الان می فهمم اولی شهریه است. دومی هم آن بودجه عمومی است. چرا پول نمی گیری؟ قال مخافة علی دینی، به خاطر دین خودم.

خوب دقت بکنید، در مسئله من اوایل هم عرض کردم، در مسئله جوائز السلطان دو بحث کلی هست، یعنی دو روش بحث است. یک روش بحث اصلا چون این مال از دستگاه ظالم است، از دستگاه طاغوت است، اصلا این مال حرام است. اصلا نباید بگیری، از هر راهی

هم باشد. حالا فرض کنید این طاغوت مال شخصی دارد. رفته مثلا فرض کنید سرمایه گذاری کرده در شرکت های خارجی بانک دارد، نمی دانم سرمایه گذاری گاوداری دارد، مرغ داری دارد، اموال شخصی خودش هم هست. فرض کنید مثلا اموال شخصی او هم مقدار زیادی ارث از پدرش رسیده است. خیلی مشکل ندارد. اصلا این تصور این است که از سلطه حاکم به هیچ نحو نباید پول گرفته بشود. هر نحوی که می خواهد باشد. ولو من هم سهمی در بیت المال داشته باشم.

شبیه این مطلب را عرض کردیم در کتاب در روایت عمر بن حنظله دارد که می گوید اینها نباید به قضات آنها مراجعه کنند. اگر حکم کرد قاضی آنها ولو حق هم باشد، خوب دقت بکنید، اگر طبق حکم آن پول را گرفتید این سحت است. ولو حقتان هم باشد. روایت دارد ولو کان حقا. و لذا هم فقهای ما متحیر شدند که اگر حق باشد حق است خب. حالا یک فقیه جوری گفته باشد، در آنجا، و لذا غالبا در آنجا گفتند مراد از حق بودن، اولاً اگر فرض کنید مثلا این عباى من، رفتم پیش قاضی گفت عبا مال تو است، خب این که حق است دیگر، این که سحت نیست که عباى خودم را بخوام بگیرم. گفتند نه مراد آن روایت در جایی است که تشخیص کلی باشد. یعنی شما از این آقا مثلا می گوید فلان مبلغ طلب دارید و ثابت هم بشود طلب دارید، آن حاکم بیاید حکم بکند این زمین را بدهد به جای طلبت، گرفتن این زمین جایز نیست. خوب دقت بکنید. روشن شد آن حدیث هم شرح بدهیم حالا به یک مناسبت. چون حدیث هم مشکل درست کرده حدیث عمر بن حنظله.

حضرت می فرماید اگر حکمی کرد برای تو به نفع تو هم بود، یعنی حق هم بود صحیح هم بود، آن که از او می گیرید سحت است. مراد از حدیث را این جور معنا کردند، علمای ما این جور معنا کردند، بد هم نیست، حرف بدی نیست. دقت کردید؟ دعوایی شد بین شما و شخص دیگری، پیش قضات جور بردید، ایشان هم به نفع شما حکم کرد، که شما از ایشان ده هزار تومان می خواهید. لکن به جای ده هزار تومان مثلا صد تخته پتو به شما داد. این انطباق آن ما فی الذمه به ما فی الخارج که به امر آن قاضی جور بود، این انطباق درست نیست. ولو شما واقعا صد هزار تومان از او می خواهید یا ده هزار تومان، لکن این که پتو را بخواهید بگیرید به جای آن حق این درست نیست.

س: این مورد نادری است

ج: چرا نادر باشد؟ تطبیق کلی، نه شخصی. شخصی را گفتند اشکال ندارد. فرض کنید عباى خودم روی دوشم بود، یک کسی آمد گفت مال من است. رفتم پیش حاکم جور، گفت نه مال این آقا است. خب این مال خودم بوده این بحثی ندارد که.

.....

لکن ظاهر آن روایت این است. ظاهر روایت عمر بن حنظله مطلقاً نمی شود گرفت. ظاهرش که این است. چون روایت عمر بن حنظله از اهم احادیث در ولایت فقیه است دیگر. شاید آن شدت آنجا که به هیچ نحوی شما به اینها مراجعه نکنید و به خودتان مراجعه نکنید. علی ای حال پس یک بحث راجع به این است که ولو بیت المال است، ولو من دخل دارم در بیت المال، ولو شأن من است، ولو این را به همه دادند، و حتی علما هم تأیید کردند که به همه نفری مثلاً سه هزار درهم بدهند، برای من هم سه هزار درهم از این بیت المال داد، لکن چون ظالم است من نمی گیرم. خوب دقت کنید، ولو حق من است. چون ظالم است از راه ظالم است من نمی گیرم. این یک تفکر. پس یک تفکر این است که اموال ظلمه، جوایز اینها درست نیست ولو حق باشد، حتی عطاءشان هم درست نیست، ولو حق باشد. یک تفکر دیگر نه، این مسئله را از بحث اجتماعی خارج بکنیم، سوال بکنیم که این مالی که دارد می دهد به نحو شبهه محصوره است یا شبهه غیر محصوره، یقین داریم، یقین نداریم، به نحو کلی فی المعین است، به نحو معین است، این راههایی را که شیخ انصاری رفتند. بیشتر شیخ انصاری از این راه رفتند.

پس آن یک راه بیشتر دیدگاه فردی است. این یک دیدگاه اجتماعی است.

ایشان گفت مخافه علی دینی، خوب دقت بکنید، مخافه علی دینی ولو عطاء من است، ولو طبق قاعده به هر نفر مسلمان سه هزار درهم در سال می رسد، عطاءشان سالانه بود، سه هزار درهم در سال، مؤونه هم برای همین است سالانه است، سه هزار درهم در سال می داده، لکن چون الان از دست ظلمه است، دقت کردید؟ من نمی گیرم ولو حق من است. من این سه هزار درهم را نمی گیرم، ولو حق من است. پس این مسئله جوائز السلطان دو دیدگاه دارد: یک دیدگاه این است که ما از روایات استفاده بکنیم طبیعت این مسئله این است، شما حق ندارید پول را بگیرید. که عرض کردیم عده ای از زهاد و عباد اهل سنت نمی گرفتند.

یک شوخی است راجع به بهلول، یک شب از طرف هارون برایش غذا آورده بودند، نخورد ایشان، غذا را قبول نکرد. بعد در خرابه ای بود، بعد آن یارو گفت که خب چه کار کنم این را خلیفه داد، گفت بده به سگها، گفت یعنی چه، غذای خلیفه به سگها، گفت اسم خلیفه را نبر و الا سگها هم نمی خورند. همین جواری به آنها بده و اگر اسم بردی از خلیفه سگها هم آن غذا را نمی خورند. خب یک نحوه شدت تندی است دیگر که می گوید سگها هم غذای خلیفه را نمی خوردند، چه برسد به آدم. پس یک نحوه برخورد این جواری است که اگر اسم خلیفه آمد، ولو غذای متعارف بود این اباء دارند از قبولش.

مخالفة علی دینی، قال ما منع ابن ابی السمال ان یبأس الیک بعطائک، این روایت از این لحاظ مجوز است. یعنی اگر معنا شد که شما حق داری در بیت المال، این جایزه هم نیست، این به نظرم همان سالانه‌ای بوده که داده می‌شده، شما حق داری به طور متعارف نفری سه هزار درهم باید بدهند، خوب به تو هم می‌دهند.

اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً، روشن شد؟ این ناظر به این جهت است که این پول اگر حق شماست به طور طبیعی هست، این اشکال ندارد.

روایت شماره ۷، این راهی نیست که آقای خویی و دیگران رفتند که شبهه محصوره و غیر محصوره از این راه، این مطلب دیگری است ربطی به آن عالم ندارد.

روایت شماره ۷ باز هم مرحوم شیخ قدس الله نفسه البته در اینجا منفرداً اما جای دیگر دارد، کس دیگر هم دارد. وعنه بر می‌گردد ضمیر به احمد بن محمد، باز از کتاب اشعری یا حالا به وسیله ایشان ابن ابی عمیر عن داود بن رزین، ما شاید ده دوازده مورد من حیث المجموع داریم در روایات داود بن رزین که در تمام اینها نسخه بدل است. داود بن زروی هم هست رزین هم هست. ظاهراً داود بن رزین ثبوت خارجی ندارد، موهوم است، وجود خارجی ندارد. همین داود بن زروی بوده جابجا شده، عن داود بن رزین قال قلت لابی الحسن علیه السلام، مرحوم اشعری ابن ابی عمیر را در بغداد درک کرده از ایشان حدیث نقل می‌کند. از مصادر کار ایشان است. قلت لابی الحسن علیه السلام داود بن زروی، زروی مثل اینکه اولش هم با منصور بوده، حالا این زمان موسی بن جعفر (ع) که قاعدتاً باید یا مهدی عباسی، یا هادی باشد یا هارون باشد. البته اوایل کار موسی بن جعفر (ع) هم هنوز منصور زنده بود.

انی اخالط السلطان فتکون عندی الجاریه، چون رفت و آمد دارم، چون اینها رسم داشتند اگر یک دانه جاریه خوبی بود به زور می‌گرفتند. او الدابة الفارهه به اصطلاح یک چهارپایی به اصطلاح یک حیوان خیلی سرحال به اصطلاح تو منند و خوب، فیعثون فیأخذونها می‌فرستند اینها را می‌گیرند، اگر کنیز خوبی باشد، اسب خوبی باشد یا قاطر خوبی باشد.

ثم یقع و لهم عندی المال، من مقداری از مال آنها پیش من واقع می‌شود، فلی ان آخذه، این را بگیرم، قال علیه السلام خذ مثل ذلک و لا تزدد علیه، به همان اندازه‌ای که از تو به زور جاریه و یا اسب گرفتند، به همان اندازه بگیر اما زیادی دیگر نه.

البتة حدیث که اصلاً ابتدائاً ربطی به جوائز ندارد.

ج: بله تقاص است. حدیث که اصلاً ربطی به جوایز ندارد.

انما الکلام آن نکته‌ای که در حدیث هست این است، که این سلطان چون سلطان ظالم است، سلطان جائز است آیا من می‌توانم با او معامله مالک بکنم؟ یعنی این شبهه پیش می‌آید اگر خواستید تقاصتان را از این ظالم بگیرید، از بیت المال گرفتید این که مال این نیست که. به ملازمه مگر اثبات بشود و الا خودش که موردش تقاص است. مورد حدیث که تقاص است. به ملازمه آن وقت امام می‌فرماید می‌توانی یعنی چه؟ یعنی این مال را آن تأثیرگذار در اجازه می‌دانیم. اگر تأثیرگذار شد، عطاء هم که داد، چون سه تا شد، شهریه شد، عطاء شد، جایزه شد. اگر تأثیرگذار بود هم شهریه‌اش را می‌توانی بگیری، هم عطائش را می‌توانی بگیری، هم جایزه‌اش را می‌توانی بگیری. شهریه در مقابل عمل است. عطاء پول عمومی است که به همه داده می‌شده است. جایزه پولی بوده که به شخص معین داده می‌شده است. این انحاء پول‌ها.

فلی ان آخذه، قال خذ مثل ذلک ولا تزد علیه، مرحوم شیخ طوسی دو بار این حدیث را آورده، فاصله‌اش کم است نفهمیدم چرا؟ فاصله زیادی هم ندارد. فاصله‌اش حدود نه صفحه است. در کتاب تهذیب همین چاپ جدید. علی ای حال دو بار ایشان این حدیث را آوردند. یک بار از کتاب احمد است عن ابن ابی عمیر، یک بار دیگر هم آوردند و باسناده عن الحسین بن سعید عن داود بن رزین، حالا نمی‌دانیم واقعا شیخ قدس الله نفسه دو جا دیده آورده، یا مثلاً اشتباه کرده، همان احمد بوده، این را ما توضیحاتش را عرض کردیم.

س: دفعه دوم داود بن زروی هم نوشته

ج: بله رزین هم دارد. حالا ایشان که رزین نوشته مرحوم صاحب وسائل

س: تهذیب ۱۹:۵۹

ج: این هم به نظرم ضبطش را زروی کردند با فتح زاء.

علی ای حال این هم راجع به این روایت در مصدر دوم. من یک توضیحی را کراراً عرض کردم باز هم تکرار می‌کنم. مرحوم شیخ طوسی گاهی از این کارها می‌کند. مثلاً نوشته احمد بن اشعری عن ابن ابی عمیر داود، این جا دارد حسین بن سعید عن داود، داود هم خیلی بعید است حسین بن سعید از داود نقل بکند. لذا احتمال داده شده که اینجا ابن ابی عمیر ساقط شده است. یعنی عن حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن داود. مضافاً به اینکه در خود متن هم اختلاف است. مثلاً کلمه فیبعثون که الان خواندم در کتاب حسین بن سعید نیست. ولا

تزد علیه، در نسخه احمد هست، و لا تزد علیه شیء، این در نسخه حسین بن سعید این طور است. لذا گفتیم صاحب حدائق و عده‌ای شرحی دادیم راجع به این مطلب که اولش تا جایی که ما می‌دانیم شهید ثانی در درایه اینها متنبه شدند، چون قبل از ایشان این کار را نمی‌کردند. خب دیر هم هست انصافاً، مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم بوده، شیخ صدوق آخر قرن چهارم بوده است، مرحوم کلینی اول قرن چهارم بوده، مقارنه روایت اینها خیلی خوب بود. متأسفانه مقارنه نکردند. بیشتر را در فقه از کتاب تهذیب آوردند. لکن تدریجاً این بحث مقارنه مطرح شد اما فرض کنید قرن دهم، مثلاً شهید ثانی قرن دهم. پسر ایشان بیشتر از بقیه، مرحوم صاحب معالم ایشان در این منتقى الجمان احادیث را آورده از نسخه، در تهذیب این طور، در کافی این طور، اختلاف نسخ را ایشان متعرض شدند.

س: نتوانسته که تمام بکند

ج: بله، خب فوت کرده دیگر، نتوانسته یعنی فوت کرده. تا اوایل حج ایشان رسیده، اگر این کاری که ایشان شروع کرده بودند رحمة الله علیه، موفق می‌شدند تمام می‌شد، یک، بعد هم مقید نمی‌شدند به حدیث صحیح، چون منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، خصوص صحیح و حسن را آورده، موثق و ضعیف را نیاورده است. این دو طایفه را نیاورده است. البته صحیح هم صحیح مشهوری و صحیح پیش خودش. رمز هم زده، صحر یعنی صحیح عند المشهور صحیح یعنی صحیح پیش من.

علی ای حال رضوان الله تعالی علیه آن نکته اساسی که در منتقى الجمان است که خب در بعضی عبارات خود شهید ثانی هم هست، نسخه تهذیب به خط شیخ پیش ایشان بوده است. این خیلی مزیت خوبی بوده اگر همه کتاب را ایشان مقابله می‌فرمودند خیلی نعمت بزرگی بود. حیف متأسفانه هم خود ایشان همه احادیث را نیاورده، خصوص صحاح و حسان را آورده، و هم اینکه دیگر توفیقی نبوده تا اوایل کتاب حج بیشتر ندارند. حج و یک کتاب دیگر گفتند مکاسب.

س: الان همان نسخه استاد دیگر ماندگاری ندارد؟

ج: نه الان از آن خبر نداریم.

س: از زمان شهید به این طرف علی القاعده

ج: از شهید ثانی و پسر ایشان دیگر خبری

س: همان دیگر از زمان صاحب معالم

ج: بله این طرف خبر نداریم.

بله پس

س: معلوم نیست این همان باشد

ج: نه این که نسخه مشهور است

س: نه الان این که در بازار هست احتمال نمی دهید... و

ج: تهذیب بالخصوص نسخ خطی نفیس و قدیمی زیاد دارد. کافی این قدر ندارد. تهذیب را می شود مشکل ندارد. استبصار هم یک قسمتی اش هست که با خط شیخ است. دارم من هم یک کپی از آن پیش من است. یک قسمتی که با خط شیخ و چیز شده، آن هم هست. استبصار هم من با همین نسخه چاپی مقایسه اش کردم خیلی زیاد نیست. تهذیب دارد، چرا دارد.

الان دیگر وارد فعلا بحث های چیز نشویم.

دقت بکنید. آن وقت چون متنش هم یک مقداری اختلاف دارد کم و زیاد مختصری دارد، این تصویر پیش آمده که شیخ دقیق نیست در نقل. دیگر توضیحاتش را سابقا گفتیم. از قرن دهم این مشکل پیدا شد در بین اصحاب ما و گفتیم که بعضی ها زیاد کردند، مثل صاحب حدائق خیلی حمله تندی به شیخ کردند.

لکن ما توضیحاتش را دادیم. این نکته اش این است که متن اول را از کتاب احمد نقل کرده است. متن دوم از کتاب حسین بن سعید است. و این دقت شیخ است که در متن ها تصرف نکرده است. بله این هست، ما الان مقایسه می کنیم، می بینیم این دو متن با هم فرق دارند. مثلاً سنداً این قاعداً باید باشد حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن داود، بعید است حسین بن سعید داود را اصلاً درک کرده باشد. ابن ابی عمیر باید باشد. همچنان که در نسخه احمد هم ابن ابی عمیر بود. به ذهن ما این بیشتر می آید که اینجا سقطی دارد. و اما اختلاف متن هم عادی است دیگر مشکل نداریم دیگر حالا

س: حالا این سقط هم از شیخ نیست دیگر

ج: نه در کتاب حسین بن سعید است.

عن داود بن زروی، داود بن زروی هم یکی از مواردی است که کرارا عرض کردیم، ما در بخاری می‌گوییم بخاری، نجاشی، یک اشکالاتی داریم، یکی دیروز مال حسین بن علوان نقل کردیم که مشکل دارد، یک مشکل دیگر نجاشی اختلاف نسخ ایشان است. در بعضی از نسخ که در اختیار فرض کنید ابن داود بوده، مثلاً یا علامه بوده، از نجاشی دارد و قال نجاشی ثقة؛ الان در نجاشی ما نیست. موارد دیگر هم داریم، زیاد نیستند، هستند مواردی که از نجاشی نقل شده یک چیزی اما در خود کتاب نجاشی فعلاً موجود نیست. علامه و مرحوم علامه نسبت به کتبی که در اختیارشان بوده، چیز خاصی ما الان معلومات نداریم. ایشان آخر خلاصه یک اجازه عامی به طریقتشان به نجاشی، طریقتشان به شیخ اینها را آوردند. اما چیز خاصی از علامه خبر... اما ابن داود که معاصر ایشان است، رجال شیخ که در اختیار ایشان بوده به خط شیخ است. این مزیت ابن داود است. فقط ابن داود غلط زیاد دارد.

بعضی‌ها هم سعی کردند بگویند خط ایشان بد خط بوده است. ابن داود این قدر غلط دارد که دیگر تقریباً محل استفاده خارج است. از بس غلط دارد. مخصوصاً غلط رابجش که چند بار گفتیم این جش و کش ایشان است. یک مطلبی را نقل می‌کند جش، یعنی نجاشی، نیست در نجاشی، در کشی هست. می‌گوید کش تو کشی نیست تو نجاشی است. این جش و کش در کتاب ایشان به نظرم شاید خطش خراب بوده، و الا معقول نیست در هر صفحه‌ای چند مورد این جش و کش ایشان جابجا است. می‌گوید جش در کشی است، می‌گوید کش در نجاشی است. علی‌ای حال کتاب ابن داود این قدر از این جور چیزها، وبعد هم چیزهای عجیب و غریب دارد، این قدر دارد که انصافاً، یا مثلاً نظر مبارکشان بوده، امتیاز اساسی کتاب ابن داود وجود رجال شیخ به خط شیخ است. این امتیاز اساسی است.

از علامه چنین امتیازی ندیدم. یک چیز خاصی، بله ایشان از کتاب ابن عقده نقل می‌کند، از کتاب عقیقی یا عقیقی نقل می‌کند که درست ما از اینها خبر نداریم.

گفته شده نسخه اصل کشی هم پیش علامه بوده است. این تلخیص شیخ نه. گفته شده نسخه اصل واضح نیست، چون می‌گویند علامه بعضی از چیزها را یکی دو مورد هست از کشی نقل می‌کند در کشی موجود نیست، احتمال دادند کشی اصل پیش ایشان بوده است. از شواهد پیدا نمی‌شود فعلاً.

این روایت عرض کردیم ابتدائاً ربطی به ما نحن فیه ندارد. نه ربطی به شهریه دارد نه ربطی به عطاء دارد و نه ربطی به مسئله به اصطلاح جوائز السلطان دارد. الا همان که...

آن وقت مرحوم شیخ صاحب وسائل این روایت را یک بار دیگر هم در به حسب این چاپی که پیش من است، صفحه ۲۰۱، اگر این چاپ هم پیش شما نیست، باب ۸۳. آنجا به مناسبت تقاص، ایشان تقاص آورده، آن باب ۸۳ تقاص است، این روایت را آنجا آورده است. این مناسب همان باب است. در اینجا دارد من الان می خوانم، در اینجا دارد، محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن ابن ابی عمیر، این سند نیست در کتاب تهذیب. حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر نیست، اشتباه کرده ایشان. آن که در کتاب تهذیب هست، احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر است. که همین جا هم الان خواندیم. این شماره هفت، این درست است. دیگر حالا چطور شده صاحب وسائل در اشتباه واقع شده این هم برای ما روشن نیست. چطور همچین اشتباه بزرگی را صاحب وسائل انجام داده است.

البته عرض کردم مرحوم شیخ این را از حسین بن سعید هم نقل کرده، اما ابن ابی عمیر توش نیست و می آید، بعد عرض می کنم. پس این که الان اینجا هست، نوشته محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، تصادفاً مرحوم آقای ربانی هم حاشیه نزده، آقای ربانی خب رحمه الله علیه خیلی دقیق بودند، حواشی خوبی دارند، و هنوز همین چاپ ایشان به خاطر حواشی ایشان، ارزشمند است. پس این که اینجا آمده محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعید غلط است. باسناده عن احمد بن محمد، عن ابن ابی، همین خود ایشان نقل کردند. و عنه عن ابن ابی عمیر، شماره همین صفحه ۱۵۷ حدیث شماره ۷.

بعد ایشان آوردند بحث را و درست هم هست این نقلی که کردند در مورد اول هست که مال احمد است. که خواندیم الان دیگر نمی خواهد دو مرتبه بخوانیم.

بعد از این که صاحب وسائل نقل کردند، و عنه عن داود بن زروی مثله. ضمیر عنه باز به حسین بن سعید، این یکی درست است، این یکی درست است. ضمیر را به حسین بن سعید برگردانده این درست است، لکن آن مرجع ضمیر غلط است، نباید حسین بن سعید باشد. مرجع ضمیر باید احمد بن محمد باشد. اما این درست است. یعنی مرحوم شیخ دو بار حدیث را نقل کرده است. یک بار از کتاب احمد یک بار از کتاب حسین بن سعید. در این باب ۵۱ این مطلب را درست نوشته است. اما در این باب ۸۳ متأسفانه مطلب را غلط آورده است. دومی را درست فهمیده فقط مرجع ضمیرش را غلط آورده، باید احمد باشد. این یک مطلب.

یک مطلب دیگر و رواه الصدوق عن محمد بن ابی عمیر نحوه، که این هم کراراً عرض کردیم یکی از مشکلات مرحوم صاحب وسائل این است که یک حدیث را در یک جایی نقل می کند، از یک مصدر، در جای دیگر از دو مصدر، در جای دیگر از مصدر دیگر. این کمی در

تخریج حدیث خیلی لطیف نیست. در آنجا از صدوق نقل نکرد لذا هم اگر نوار گوش بکنید من عرض کردم در آنجا شماره هفت که خواندیم، گفتیم در این باب منفرد شیخ طوسی است، اما منفرد نیست واقعا، شیخ صدوق هم دارد.

و رواه الصدوق اگر این کتاب صدوق هست، چون من ننوشتم نمی دانم نسخه خودم را نوشتم، روی عن ابن ابی عمیر یا روا عن ابن ابی عمیر؟

س: روا محمد بن ابی عمیر عن داود بن زروی

ج: زروی، قال قلت لابی الحسن موسی علیه السلام، بله این روایت را ایشان آورده، لکن باز یک مشکل بزرگ چون عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا مرحوم صدوق کتاب ابن ابی عمیر، نوادر ایشان که از کتاب بسیار معتبر بوده، پیش مرحوم صدوق وجود داشته، شش جلد است، نوادر ابن ابی عمیر، ستة اجزاء، صدوق در مواردی در فقیه اسم می برد. می گوید هذا من نوادر ابن ابی عمیر. عرض کردیم قبل از صدوق هم در اختیار مرحوم مثل ابو غالب زراری، آن اجازه ای که به نوه خودش می دهد می گوید که این کتاب هایی که در کتابخانه من است، یکی هم ستة اجزاء نوادر ابن ابی عمیر. این جزو کتب بسیار مشهور ابن ابی عمیر است.

آن وقت بحث سر این قسمت می شود نسخه صدوق هم که خوب آمده به قم، بحث سر این می شود که اختلافش با این دو تا نقل خیلی زیاد است. نمی فهمیم چه شده، ما هم نمی فهمیم. هنوز هم سر در نیاوردیم. آیا واقعا احمد اشعری این تصرف را کرده؟ چون احمد اشعری از ابن ابی عمیر نقل می کند. آنجا حسین بن سعید از ابن ابی عمیر نقل نکرده است. حسین در کتابش این تصرف را کرده نمی دانیم.

علی ای حال به هر حال متنی که من الان می خوانم اول متن تهذیب را می خوانم، بعد متن فقیه را. متن تهذیب این طور است: انی اخالط السلطان فتكون عندی الجاریه فیأخذونها،

س: دأب اینها بر تصرف بوده استاد، احمد و اینها مثلا؟

ج: چرا نقل به مضمون مثلا، به معنا

فتكون عندی الجاریه فیأخذونها و الدابة الفارحة فیأخذونها، فیبعثون فیأخذونها؛ این متن الان در کتاب فقیه این طور آمده است: انی اعامل قوم، اصلا سلطان هم در آن ندارد. اصلا این معلوم نیست که مال سلطان باشد. چون این روایت به درد ما نحن فیه نمی خورد مگر با همان ملازمه. اگر قوم باشد اصلا مال سلطان نیست، کلا از ملازم و همه چیز خارج است.

انی اعامل قوم فرما ارسلا الی، می فرستند دنبالم، فاخذوا منی الجاریه و الدابه فذهبوا بها منی، اصلا ظاهرا زورکی هم بوده،

س: این به همان سلطان می خورد

ج: نه، رئیس عشیره، یک آدم بی کله ای، دزدهایی که بودند، این چاقوکش هایی که بودند.

علی ای حال خیلی عجیب است نمی دانم شاید دو تا روایت باشد. و الا این که صدوق آورده که خب خیلی با آن فرق می کند.

س: اجبار از کجا استفاده می شود؟

ج: فذهبوا، بردند دیگر. ربما ارسلا الی فاخذوا منی، ظاهرا اخذوا به زور دیگر، نه اینکه به آنها دادم، تقدیم هدیه کردم. فاخذوا منی الجاریه و الدابه فذهبوا بها منی، این بای بها هم برای تأدیه است. ذهبوا بها یعنی بردنش. عرض کردیم در بحث اینکه بآء برای تأدیه است، چون دقت نشده، بعضی از نحوی ها منکرند، می گویند بآء به معنای خودشان، ذهبوا یعنی همراه خودشان دابه را بردند، یا آن جاریه را همراه خودشان بردند. اما معنای تأدیه در واقع معنای تأدیه این است که خودشان نرفته باشند، آنها که برده باشند که مشکل ندارد که. ذهبوا بها چون توجه نشده حالا من دیگر وارد بحث نمی شوم که چه اشتباهاتی شده است.

س: ۳۴:۵۱

ج: خب همین آنها گفتند که اذهب یعنی برد خودش با او نرفت، فرستاد، اما ذهبوا خودش باش رفت، لذا بآء را به معنای معیت گرفتند. اینها ادعایشان این است که در لغت عرب یکی است. فرق نمی کند.

علی ای حال والتفصیل فی النحو، دیگر اگر بخواهیم بحث های نحوی را هم اینجا بگوییم خیلی طول می کشد. فقط معنای تأدیه را می خواستم بگویم که اشتباه نشود.

ثم یقع لهم عندی المال، این عبارت تهذیب، ثم یقع لهم عندی المال، فلی ان اخذه، این عبارت تهذیب انصافا هم می خورد که، چون سلطان بوده، انی اخالط السلطان، دیگر لهم معنا ندارد، با آن قوم که گفت می خورد. فلی ان اخذه، این عبارت تهذیب. ثم یقع لهم عندی المال فلی او فلی ان اخذه، این عبارت تهذیب. اما در کتاب فقیه این طور است: ثم یدور لهم المال عندی، فاخذ منه بقدر ما اخذوا منی، دور، یعنی روزگار می چرخد، چرخش روزگار کاری می کند که مال آنها در اختیار من قرار می گیرد. دوری پیش می آید، حالتی پیش می آید، گردشی پیش می آید، آن مقداری که به حساب چون من با آنها معامله دارم، خرید و فروش دارم، رفت و آمد دارم، فاخذ منه بقدر ما اخذوا

منی، من فکر می‌کنم روایت کلا از سلطان و عطاء سلطان و از همه اینها خارج است. حالا این چه شده هم نمی‌فهمیم. این واقعا کتاب ابن ابی عمیر نسخه‌اش پیش احمد اشعری فکر نمی‌کنم، شاید حدیث دیگری بوده، شاید دو تا حدیث باشد، واقعا اصلا قابل تصدیق نیست که یکی باشد این قدر خدای ناکرده اگر در بقیه احادیث هم این قدر دخل و تصرف کرده باشند خیلی مشکل است. انشاء الله دو تا بوده. یک سوال مثلا سلطان بوده، یک سوال هم غیر سلطان بوده، باید این طور فرض بکنیم.

بله، خیلی مشکل می‌کند.

فقال خذ منهم بقدر ما اخذوا منك و لا تزد علیه، این عبارت به اصطلاح صدوق بود، اول عبارت صدوق را خواندم. خذ منهم بقدر ما اخذوا منك و لا تزد علیه. اما عبارت تهذیب، قال خذ مثل ذلک و لا تزد علیه؛ علی ای حال مرحوم صدوق هم این روایت را آورده و موردش در باب تقاص است. ربطی هم به اصلا سلطان کلا ندارد. نه شهریه‌اش نه عطائش و نه جوائزش.

س: تقیه صدوق نبوده؟

ج: شاید هم نمی‌دانم.

به هر حال این روایت این است. آن وقت عرض کردم خدمتان، این جور روایت اصولا دو مبنا در آن است به طور کلی. یک مبنا این است که می‌گویند چون دو تا سند یکی است، ابن ابی عمیر، داود بن زروی، پس این یک روایت است، کم و زیاد شده بالاخره یا این درست است یا آن درست است. یک مبنا این است. یک مبنا این است که می‌گویند چون دو تا روایت است و راوی‌اش هم ثقه است و مصدرش هم متعدد است، پس این متعدد است.

این مبنای صاحب وسائل است. لذا صاحب وسائل در دو باب آورد. این سرش این است. ممکن است شما در تقسیم بندی حدیث اگر فی ما بعد انشاء الله جامع الاحادیث بنویسید در یک باب بیاورید. اما صاحب وسائل و مرحوم استاد هم مبنایشان همین است. کسانی که قائل به حجیت تبعدی خبر هستند مبنایشان همین است.

یکی از فوارق بین حجیت تبعدی خبر و حجیت عقلایی، یکی همین است. یکی از فوارقش این است. مثلا آقای خویی می‌گویند این سند درست است، معتبر است، مرحوم شیخ طوسی نقل کرده، هیچ مشکل ندارد، پس ما قبول می‌کنیم. آن یکی هم همین طور. صدوق نقل کرده، سندش معتبر است. آن را هم قبول می‌کنیم. می‌شود دو تا روایت. یکی می‌شود در تقاص و یکی می‌شود در اموال السلطان.

س: آقایان تصحیح و بررسی کردند

ج: آقای خویی؟ بله زیاد.

س: ۳۸:۴۹

ج: باشد ایشان می گوید چون سند صحیح دارد قبول می کنیم. در درس از ایشان شنیدیم حالا اگر جایی پیش بیاید می گوئیم.

و صاحب وسائل هم این کار را می کند. خوب دقت بکنید. گاهی صاحب وسائل یک حدیث را در دو باب می آورد، دو باب دو حکم اصلا. به خاطر اینکه متنش مختلف است. اصلا در دو تا حکم. مثل همین جا دیدید دیگر شما الان در دو تا حکم آورده، یکی باب تقاص که ربطی به سلطان ندارد، یکی جوائز السلطان. که باز آن هم ربطی به تقاص ندارد. دقت کردید؟

س: شاید منظورشان از این باب بوده که می گوید جوایزی که بخواد شیعه از سلطان بگیرد، باید از باب تقاص بگیرد

ج: این که نیست که، این که دیگر از روایت کلا خارج است. این دیگر خارج است. این از مطلب خارج است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين